

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم با سلام خدمت استاد گرامی ، جمعی از طلبه ها و دانشجویهای قم هستیم که با دغدغه فهم و ترویج گفتمان فکری انقلاب اسلامی موسسه ای به نام "عصر گذار" تاسیس کرده ایم و در حال فعالیت هستیم. مسئله نسبت ما با ولی فقیه و رسیدن به یک دستگاه جامع فهم کلام رهبری که به دور از تفسیرهای سلیقه ای باشد، مار را برآن داشت تا سلسله جلساتی را در موسسه برگزار کنیم تا با همفکری هم بتوانیم برای سوالات خود در این زمینه جوابهایی پیدا کنیم. در این راستا کتاب سلوک ذیل شخصیت امام (ره) با توجه به انس برخی دوستان با مباحث شما مورد بحث و بررسی قرار گرفت و سوالاتی در رابطه با نظریه اشراقی که حضرتعالی مطرح کرده اید پیش آمد که محضرتان عرضه می داریم امیدواریم با جواب های شما افق های بلندتری پیش رویمان باز شود. مقدمه : از آنجائیکه ما در فضای نظام ولایت فقیه تنفس می کنیم و دوره تاریخی ما مصادف است با حرکت نورانی انقلاب اسلامی که مبنای آن ولایت حکم الهی بر مناسبات انسانی است و از طرفی در دوران غیبت قرار داریم لذا مسئله ولایت فقیه ، جایگاه آن ، نسبت ما با آن و تأثیر و تأثر آن بر حرکت عمومی زندگی بشر معاصر و ... از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ضرورت ارتباط مستحکم با ولایت از طرفی و امکان برداشت های مختلف و بعضا سلیقه ای از کلمات ولی ما را با انبوه سؤالات مواجه کرده است. برآنیم تا با کمک دوستان فضایی سامان دهیم تا با همفکری هم بتوانیم افقی در جهت حل سؤالات بیابیم. سؤالات اولیه: ۱- نسبت حوزه تفکر و تحلیل های فردی اشخاص با کلمات رهبری چیست ؟ مثلا اگر متفکری در موضوعی نظرش خلاف رهبری باشد آیا این اختلاف نشان می دهد که آن متفکر ذیل رهبری تفکر نکرده است؟ آیا اگر کسی ذیل رهبری سلوک کند لزوما باید در عرصه اندیشه ورزی و تولید فکر هم نظر با ایشان باشد؟ ۲- نسبت تفکر با جایگاه ولایت فقیه چیست ؟ یعنی آیا ولایت فقیه صرفا یک منصب مدیریتی و اجرایی است و لزوما در حوزه اندیشه ورود متفکرانه ندارد یا خیر ولی فقیه شأن تفکری و اندیشه ای هم دارد ؟ ثمره سؤال این است که آیا برخورد ما با کلمات رهبری از منظر تفکر باشد یا مدیریت اجرایی کشور ؟ آیا اگر رهبری یک متفکر حوزوی یا دانشگاهی بودند در مسائل فکری همین طور حرف می زدند که الان حرف می زنند؟ آیا می شود گفت بسیاری از کلمات و تحلیل های رهبری از جایگاه سیاسی و مدیریتی است و به خاطر قرارگیری در چنین منصبی و به اقتضای امر سیاست است و لزوما هست ها و نیست ها را مطرح نمی کنند بلکه به اقتضای سیاست ورزی و حرکت جامعه به سمت آرمانها، کلماتشان ناظر به بایدها و آرمانهاست؟ مثلا اینکه رهبری می فرمایند ملت و جامعه ما روز به روز بصیرتر و فهمیده تر شده و ایمانشان بیشتر شده و در کل رشد

کرده اند آیا واقعا چنین است؟ یا نه چون می خواهند به مردم امیدواری دهند اینطور صحبت می کنند. ۳- آیا مواضع رهبری در زمینه های تمدنی مثل علم ، تکنولوژی ، غرب و ... کاشف از نظر ایشان در حوزه اندیشه است یا خیر صرفا در مقام گذار و اجرا مطرح شده است ؟ مثلا آیا این درست است که بگوییم رهبری ماهیت تکنولوژی که ذاتا شیطانی است را می دانند و قبول دارند منتها برای اینکه امت اسلامی را از این جهنم تکنیک نجات دهند مجبورند امت را به پیشرفت علمی و تکنیکی تشویق کنند؟ یعنی قائل به یک نحوه دوران گذار هستند؟ با توجه به اینکه ظهور کلمات رهبری در باب علم و تکنیک بد بودن ذاتی علم غربی و تکنولوژی را نمی رساند، می توان گفت رهبری اساسا تکنیک را از منظر غرب شناسانی مثل هایدگر نمی نگرند و صرفا یک ابزار که هم استفاده خوب می شود کرد و هم استفاده بد ، می دانند؟ ۴- آیا برخورد ما با کلام رهبری به مثابه کلام معصوم است ؟ یعنی آیا تمام مواضع و بیانات رهبری دارای نکته و تحلیل و معناست ؟ اگر چنین است چه روش و دستگاہی برای فهم درست و منطقی و اصولی کلمات رهبری وجود دارد که دچار خطا و برداشت های سلیقه ای نشویم و به مراد اصلی ایشان برسیم؟ مثلا برای فهم کلمات معصومین قواعدی مثل اصول فقه یا روشهای تفسیری و ... تدوین شده است آیا برای فهم کلمات رهبری چنین دستگاہی موجود است؟ ۵- آیا بیانات رهبری دارای ظاهر و باطن است ؟ ظهور کلمات رهبری حجت است؟ یا باید به دنبال پشت صحنه ها و مصلحت ها و ... بود که اثر آن این است که باعث می شود تفسیر کلام رهبری جایگاه پیدا کند و بحث اساسی شکل می گیرد که چگونه و با چه دستگاہی باید این امر صورت بگیرد؟ ۷- مقدمات خارجی لازم برای فهم عام و خاص ، محکم متشابه و ... کلام رهبری چیست ؟ ۸- موانع و آسیب های موجود در مسیر فهم صحیح کلام رهبری چیست ؟ تفسیرهای متفاوت و بعضا متضادی که در سطح عموم نخبگان و حتی فضای نخبگانی خاص ولایی شکل می گیرد به چه دلیل است و چگونه می توان این مسئله را حل کرد؟

این ها سوالاتی است که در شروع این هم اندیشی وجود داشت و البته دارد و با ارائه کتاب سلوک و ولایت فقیه امام (ره) و نظرات اندیشمندان دیگر در جلسات موسسه سوالات دیگری هم اضافه شد مثل: سوالات مربوط به نظریه اشراقی بودن جایگاه امام و ولایت فقیه: شما می فرمایید که حضرت امام (ره) با توجه به ویژگی های شخصیتی و سیر وسلوک الهی که داشتند توانستند قلب خود را مستعد پذیرش حقیقت انقلاب اسلامی و در ادامه مدیریت آن بکنند و خداوند این حقیقت را بالاجمال به قلب ایشان اشراق کردند. و در کتاب توضیح می دهید که اشراق به چه معناست و تفاوت آن با تعقل چیست اینکه در اشراق تمام حقیقت و نه قسمتی از آن و به نحو جامعیت و نه مجموعیت بر قلب سالک راه تجلی می کند و از بالا افاضه می شود به خلاف تعقل که با تفکر و از پایین حاصل می شود . ۱- حال سوال این است که با اشراق حقیقت انقلاب به قلب امام ، چه اتفاقی درامام می افتد آیا امام در تمام موضع گیری ها، تصمیمات ،ارائه راهکارها، مسائل خرد و کلان و ... بر اساس این اشراق عمل می کردند که نتیجه

بگیریم هیچ خطایی در آنها راه ندارد و یا اینکه صرفاً نوری در قلب ایشان روشن شده بود ولیکن ایشان به مدد اجتهاد فقهی نظر داده و عمل می کردند یعنی در مدار ولایت فقه گام بر میداشتند نه اینکه با اتصال به غیب انکشافاتی رخ داده و نظر بدهند. البته منکران نیستیم که در موارد متعددی امام رفتارهایی را از خود بروز می دادند که نشان از روح توحیدی ایشان داشت ولی بحث کلی است صغری : نحوه ارتباط امام با انقلاب و مدیریت آن اشرافی است کبری : در اشراق تمام حقیقت بالاجمال بر قلب سالک وارد می شود و سراسر وجود او را با این نور پیوند می دهد و شخصیتی اشرافی از او می سازد و باعث میشود حرکات و سخنان و شخصیت او راه بری امت کند. نتیجه : پس امام که شخصیتی اشرافی است باید در تمام حرکات و سکنات مربوط به انقلاب به نحوه ای از عصمت رسیده باشند چون اشراق این طور اقتضایی می کند. در حالیکه هم خود امام این طور ادعایی ندارند (نقل به مضمون از کتاب ولایت فقیه : کسی توهم نکند که این جایگاه یعنی ولایت فقیه مقام معنوی برای کسی می آورد) و هم جاهایی به اشتباهاتشان اعتراف کرده اند مانند قضیه بازرگان یا بعد از قضیه قطعنامه که فرمودند " اگر می دانستم که مردم این طور وارد صحنه می شوند قطعنامه را نمی پذیرفتم" اشاره به هجوم مردم به جبهه ها در عملیات مرصاد. اگر امام به غیب وصل بود قاعدتاً باید از قلوب مردم باخبر می بود و طور دیگری تصمیم می گرفت. ۲- در مورد حضرت آقا که قائلید مفصل امام و ادامه دهنده مکتب اشرافی ایشان هستند چه باید گفت؟ آیا ایشان هم ارتباطشان با انقلاب و مدیریت آن و مواضع و بیاناتشان اشرافی است؟ اینکه حضرت آقا در مسئله جمعیت می فرمایند اشتباه کردند و از تاریخ عذرخواهی می کنند با مسئله اشراق چگونه جمع می شود؟ حضرتعالی در سایت در جواب فرموده اید که در مسائل کلان و مرتبط با جهت گیری ها اشراق می شود و نه در همه امور. این سخن با فرمایش شما که می فرمایید در اشراق همه حقیقت بالاجمال نازل می شود بر قلب ولی، ناسازگار است چون مگر مسئله مهم جمعیت جزو حقایقی نیست که می بایست بر قلب ایشان نازل می شد. ۳- آیا اشراق همان کشف و شهود عرفانی است؟ ۴- نسبت اشراق با فقه و تصمیمات مبتنی بر دستگاه فقهی ولایت فقیه چیست؟ ۵- آیا اشراق در ولایت فقیه شرط است؟ امام (ره) در کتاب ولایت فقیه شرایط ولی فقیه را فقاهت و عدالت می دانند و حرفی از حالات عرفانی و اشرافی و ... نمی زنند و جایگاه ولایت فقیه را مجری احکام اسلام می دانند و داشتن مقامات عرفانی را شرط نمی دانند. آیا اشراق در مفهوم عدالت اخذ شده است؟ ۶- در صورت ملتزم شدن به نظریه اشراق با این فهم ما از بحث شما که ولی ارتباط وجودی با حقایق می گیرد و حقایق بر قلبش تجلی می کند خطا و اشتباه چگونه و با چه فرآیندی توجیه می شود؟ ریشه خطا در ولی اشرافی چیست؟ و چرا ایجاد می شود؟ ۷- جایگاه استفاده ولی از نظرات کارشناسی چیست؟ نسبت نظرات کارشناسی با حقایق اشراق شده بر قلب ولی چیست؟ آیا مانند حکم و موضوع فقهی است؟ به عنوان نمونه آیا نظرات کارشناسی متفکرین در مسئله غرب شناسی روی شناخت رهبری از ماهیت تمدن غرب اثر دارد یا نه رهبری به واسطه درک الهی و اشرافی و الهامات، ماهیت غرب را شناخته اند؟ ۸- آیا اشراق مطرح شده توسط

انقلاب مهدوی است می‌توانیم سخنان اجمالی رهبری را نیز درست تفسیر کرد، زیرا هیچ حکیمی نیست که بالاخره در سخنانش محکم و متشابه نباشد و ما باید متشابهات را بر اساس محکمت معنا کنیم ۷- به نظرم در قسمت ۵ جواب دادم ۸- موانع فهم سخنان مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» و امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، در غفلت از جهت‌گیری کلی انقلاب است. همان‌طور که اگر در قرآن از توحید غفلت کنیم از جایگاه بسیاری از آیات غفلت می‌کنیم. در مورد سخنان امام و رهبری باید روح تقابل توحید با شرک همواره مدّ نظر باشد. در مورد سؤالاتی که در رابطه جایگاه اشراقی بودن حضرت امام فرموده بودید: ۱- عنایت داشته باشید اشراقی که بر قلب یک انسان می‌شود با توجه به این‌که آن یک حالت حضوری است و مثل علم حصولی نیست عملاً در ایشان یک احساس خاصی در نظر به اهدافی متعالی پدید می‌آید و لذا نتیجه‌ی آن صغری و کبری شما درست نیست چون برای رسیدن به آن اهداف متعالی حضوری باید از فکر خودش استفاده نماید و به کمک مصداق‌هایی که گمان می‌کند در راستای آن هدف است جامعه را به آن هدف نزدیک کند که در این رابطه ممکن است اشتباه کند ولی به این دلیل اشتباه خود را می‌فهمد که نور اشراق در نظر به اهداف متعالی را همواره مدّ نظر دارد و این را در امام رهبری نیز ملاحظه فرمودید که چقدر راحت متوجه اشتباه خود شدند ۲- باز تأکید می‌کنم وقتی گفته می‌شود در اشراق همه‌ی حقیقت بالاجمال بر قلب ولی نازل می‌شود، در همان رابطه آن ولی خدا به خودآگاهی لازم می‌رسد و در فهم آن حقیقت منور به نور الهی است، ولی در راه‌کارهای رسیدن به آن حقیقت باید با عقل خودش و همفکری با دیگران کار را جلو ببرد، این برای هر رهبر الهی مصداق دارد حتی برای انسان‌های معصوم ۳- آری! اشراق یک نوع کشف و شهود است مطابق طلب و ظرفیت سالک ۴- نفس اشراق ربطی به جایگاه ولایت فقیه ندارد. ولی فقیه موظف است بر اساس روش‌های مشخص حکم خدا را در بستر اصول عملیه استنباط کند ۵- همین‌طور است ۶- فکر می‌کنم جواب این سؤال در جواب‌های قبلی روشن شد ۷- ولی فقیه در کلیات عبور از غرب و تشخیص روح غرب در تاریخی که شروع شده به نور الهی منور است، ولی در رابطه با راه‌کارهای لازم کارشناسان می‌توانند به کمک ولی فقیه بیایند ۸- بستگی دارد که قاعده‌ی لطف را چطور معنا کنیم. اگر مطابق این قسمت از روایت معنا کنیم که حضرت رضا «علیه‌السلام» می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ. فَلَمْ يَغَيَّ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ. فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ» اگر خداوند بنده‌ای از بندگانش را جهت امور مردم انتخاب کرد، سینه‌ی او را گشاده می‌گرداند. تا در مدیریت خود کوچک‌ترین لغزشی نداشته باشد و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهد. در نتیجه آنچنان توانا می‌شود که در جواب‌گویی به هیچ نیازی در نمی‌ماند و غیر از صواب از او نخواهی یافت و به خوبی مصلحت مردم را در نظر می‌گیرد.» آری مطابق قاعده لطف است. ۹- عموماً هنر ما باید در کشفی که اولیاء الهی مثل رهبری عزیز دارند این باشد که چشم خود را متوجه اشاره‌ی آن‌ها به آن حقیقت بیندازیم تا حتی جایگاه نگاه کارشناسی خود را در آن ببینیم. این از جهت نگاهی که بنده به موضوع دارم، ولی حضرت آقا خودشان به عنوان فقیه معتقدند هرکس حق

دارد نظر کارشناسی خود را ولو مخالف نظر رهبری نظام باشد، اظهار کند. این روشن است که عرفای بزرگ همه در تاریخی که در آن قرار داشتند به ملاقات حضرت الله نایل شده‌اند و هرکدام مطابق ملاقاتشان حق را درست می‌نمایانند ولی از آنجایی که حضرت الله در ظرف زمان‌ها و تاریخ‌های مختلف مطابق آن تاریخ و آن زمان جلوه‌ی خاصی دارد، ما در جلوه‌هایی که آن بزرگان می‌نمایانند اختلاف می‌یابیم. آن‌ها همه درست می‌گویند و همه حقیقتاً به ملاقات خدا رفته‌اند و گزارش آن ملاقات را مطابق تاریخ و زمانه‌ی خویش به بشریت تابانده‌اند. حال سؤال بنده آن است: امروز ما در کدام بستر می‌توانیم به ملاقات خدا برویم تا خدا نیز به ملاقات ما آید و خدایی را جستجو نکنیم که به ملاقات عرفای بزرگ در گذشته رفته است. بحث در نقطه‌های مشترک این ملاقات‌ها نیست، بحث در جلوه‌های خاص این دوران است که ما را با خدای حضوری مرتبط می‌کند و سرمایه‌های مشترک را نیز به صحنه‌ی امروز تاریخ ما می‌آورد. همه‌ی عرض بنده آن است که رابطه‌ای بین تفکر و زمان هست که اگر بتوانیم تقدیری را که در زمان ما جاری است احساس کنیم تفکر شروع می‌شود و اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر است با آنچه تفکر در اختیار ما می‌گذارد مأنوس شویم حضوری در تاریخ زمانه‌ی خود احساس می‌کنید که چون هوای تازه می‌خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و شما از حضور در این فرایند محروم نمی‌شوید. به شرطی که احساس خود را از چهارچوب مفهوم به چیزی بالاتر معطوف داریم که آن «وجود» است. در آن حال با انسانی سخن می‌گویید که در حال ظهور است و نه با انسانی که دوره‌اش گذشته، و آن وقت روشن می‌شود حرکتی که در تاریخ خود نیست نمی‌ماند همان طور که حرکات شاه و صدام نماند. به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی می‌کند؟ آن کسی که با وضع موجود هم‌رنگ است یا آن‌هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده، تعریف کرده‌اند؟ شهدای عزیز ما نسبت جاری شده در تاریخ را با تذکر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» شناختند و هم‌رنگ تاریخی شدند که با وجود خود باید احساس می‌کردند و احساس کردند. آن‌ها چون می‌خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه‌ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی که شروع شده است را به گردن دیگری نینداختند، مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند. این درک دیگری است از زمانی که در آن زندگی می‌کنیم. و معنای سلوک در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام همین است و بس.

موفق باشید